

اسپینوزا و ما

-
- سرشناسه: نگری، آنتونیو، ۱۹۳۳ - م.
عنوان و نام پدیدآور: اسپینوزا و ما/آنتونیو نگری؛ مترجمان فواد حبیبی و امین کریمی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۲۲-۳
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Spinoza for Our Time: Politics and Postmodernity.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
- موضوع: اسپینوزا، بندیکتوس دو، ۱۶۳۲-۱۶۷۷ م. - نقد و تفسیر
موضوع: Spinoza, Benedictus de -- Criticism and interpretation
موضوع: علوم سیاسی - فلسفه
موضوع: Political science -- Philosophy
شناسه افزوده: حبیبی، فواد، ۱۳۶۰ -، مترجم
شناسه افزوده: کریمی، امین، ۱۳۵۷ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف ۵ ن ۸ / B۳۹۹۸
رده‌بندی دیویی: ۱۹۹/۴۹۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۶۵۱۰۵
-

اسپینوزا و ما

آنتونیو نگری
ترجمہ فؤاد حبیبی و امین کریمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Spinoza for our Time

Politics and Post Modernity

Antonio Negri

Columbia University Press, 2013



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

آنتونیو نگری

اسپینوزا و ما

ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۴۲۲ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978-600-278-422-3

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۶۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار مترجمان فارسی: ما و اسپینوزا	۷
دبیاچه	۱۷
یادداشت مترجم انگلیسی	۳۱
مقدمه: اسپینوزا برای زمانه حاضر	۳۳
۱. اسپینوزا: بدعت‌گذاری درون‌ماندگاری و دموکراسی	۷۷
۲. توانمندی و هستی‌شناسی: هایدگر یا اسپینوزا	۱۰۱
۳. انبوه خلق و تکینگی در تکوین تفکر سیاسی اسپینوزا	۱۱۷
۴. اسپینوزا: جامعه‌شناسی تأثرات	۱۳۵
کتاب‌شناسی	۱۵۳
نمایه	۱۵۷

پیشگفتار مترجمان فارسی

ما و اسپینوزا

تاکنون کسی معلوم نداشته که بدن قادر به انجام دادن چه کارهایی است. باروخ اسپینوزا، تبصره قضیه ۲، بخش سوم اخلاق

آنتونیو نگری زمانی که به اتهام رهبری پنهان بریگادهای سرخ در زندان به سر می‌برد دست به نگارش کتاب معروف و تأثیرگذار نابهنجاری وحشی: قدرت متافیزیک و سیاست اسپینوزا (۱۹۸۱) زد، اثری که قرائتی از اسپینوزا را مطرح می‌سازد که هم گسستی است از قرائت متعارف از وی به مثابه فیلسوف عقل‌گرای سپیده‌دمان مدرنیته و هم مشارکتی است در سنت فرانسوی اسپینوزای نامتعارف و نابهنجاری که به زعم نگری هیچ نسبتی با مدرنیته ندارد. برخلاف سنت آمریکایی-انگلیسی تفسیر اسپینوزا، که بر عقل‌گرایی، نقد خرافه‌پرستی، قراردادگرایی و دفاع اسپینوزا از فرم حکومتی دموکراسی تأکید دارد، سنت فرانسوی تفسیر اسپینوزا قرائتی یکسره متفاوت را معرفی می‌کند. از دهه ۱۹۶۰ متفکران متعددی از الکساندر ماترون، ژیل دلوز، فردینان آلکیه و مارسیال گوئرو گرفته تا لویی آلتوسر، پی‌یر ماشری و اتی‌ین بالیبار به ارائه تفسیری از اسپینوزا در مقام

متفکری اصیل و متمایز رو آوردند که نه فقط نسبت چندانی با حلقه واسط دکارت‌گرایی و قراردادگرایی نداشت، بلکه گسستی اساسی را از فلسفه‌های رایج آن دوران، و از همه مهم‌تر هگلیانیسم، نمایان می‌ساخت. در چنین بافتی بود که نگرى بازخوانی خویش را از اسپینوزا مطرح کرد. در این قرائت، همچون قرائت دلوز، نقطه ثقل تحلیل بر اخلاق قرار دارد و هستی‌شناسی اسپینوزایی برای نیل به فهمی متفاوت از هستی و نیروهای تشکیل‌دهنده و دگرگون‌ساز آن حائز اهمیتی است بسی بیش از متون سیاسی وی. نگرى که پس از فروکش جنبش اتونومیستی در ایتالیا و فضای سیاسی کلی پس از سال ۱۹۶۸ در پی ارائه تحلیلی از وضعیت موجود بود اسپینوزا را نه به منزله موضوعی آکادمیک برای نظورری فلسفی، یا حتی تکمیل کاستی‌های نظریات پیشین، بل به مثابه نظامی فکری مد نظر قرار می‌دهد که یکسره از گفتارهای رایج جدا می‌شود و درکی بدیع و راستین از نیروهای شکل‌دهنده هستی به دست می‌دهد. این درکی است از ریشه بدیع که نه فقط اسپینوزا را نابهنجاری زمانه خویش معرفی می‌کند، بلکه وی را نابهنجاری زمانه کنونی نیز می‌داند. متفکری که حتی وقتی از اصطلاحات و مفاهیم رایج استفاده می‌کند معنایی متمایز و برانداز از آن‌ها را در نظر دارد.

اسپینوزا نابهنجار است زیرا در نابهنجاری می‌زیست، در جمهوری هلند، در سرزمینی که در عین قرار گرفتن در قلب رشد و نمو سرمایه‌داری اولیه تجاری، در میانه دولت‌های مطلقه اروپایی، نماد وضعیت دموکراتیک و نزاع‌های سفت و سخت جناح‌های سیاسی بود. جمهوری هلند برای مدتی محمل تاریخی بقای اومانیسیم و تحویل آن به روشنگری بود. اما، همانند سرزمین خویش، اسپینوزا نه فقط نابهنجاری ایستاده در مقابل نظرات رایج در اروپا، که متفکری است علیه اسکولاستیسیسم، اومانیسیم، دکارت‌گرایی، قراردادگرایی و فردگرایی در حال عروج در آن

دوران. این همان توانشی است که اسپینوزا را از ورای قرن‌ها طرف خطاب ما و به‌واقع ما را طرف خطاب وی قرار داده است.

نگری در نابهنجاری وحشی، علاوه بر توجه ویژه به اخلاق، دست به طرح تمایزی مهم میان دوره‌های نگارش بخش‌های مختلف اخلاق می‌زند. همان‌طور که می‌دانیم، میان نگارش این‌ها، اسپینوزا رساله‌الهیاتی-سیاسی را نگاشت و به صورت ناشناس به انتشار آن همّت گماشت. از همان زمان، سال ۱۶۷۰، تا آغاز نگارش رساله‌سیاسی، که ظرف آن اخلاق را به پایان رساند، در اسپینوزا‌گرایی هر دم فزاینده به امر سیاسی و گره زدن پروژه فکری خویش به ساحت جمعی سیاست را شاهدیم. اما به صورت مشخص در آغاز بخش سوم اخلاق است که، به باور نگری، انقلاب کوپرنیکی اسپینوزا رخ می‌دهد. اسپینوزا در آغاز این بخش، همچون صفحات آغازین رساله‌سیاسی، به تقبیح فلاسفه و متفکرانی می‌پردازد که به جای درک شور و عواطف بشری به تمسخر و استهزای آن سرگرم‌اند. اسپینوزا این اعمال به ظاهر مخالف عقل را به روش خویش عقلانی و درک‌پذیر می‌سازد و اعلام می‌دارد که، برخلاف اینان، «اعمال و امیال بشر را دقیقاً همان‌گونه مد نظر قرار می‌دهم که خطوط، سطوح و اجسام را.» در این جاست که، برخلاف دو بخش پیشین، نه جوهر و نه حتی حالت‌های وجود، که بدن و عواطف بشری است که محوری و شکل‌دهنده به هستی تلقی می‌شود، زیرا بشر، به منزله بخشی از طبیعت، نه استثنایی بر آن که طریقی است برای شناخت و برساختن طبیعت.

این همان اسپینوزای نابهنجاری است که تفکری وحشی و رام‌ناشدنی را سرو سامان می‌دهد. این اسپینوزا دیگر اصلاح فاهمه، نیل به ایده‌های بسنده و طی طریق صعب و دشوار عقلانیت را نه در ساحت فردی سوژه خردورز، که حاصل کنش جمعی و مشترک اذهان و بدن‌هایی می‌داند که به لطف عمل مشترک «همچون بدنی عمل می‌کنند که ذهنی مشترک

دارد». این قدرتی است که در نظریه بدیع و فرامدرن اسپینوزا تعیین‌کننده حق هر جزئیتهی - فردی یا جمعی - است. در این جا با یکی از مهم‌ترین سهم‌آفرینی‌های نگری در تفسیر اسپینوزا مواجه می‌شویم: تفکیک قدرت برساننده (potentia) از قدرت برساخته (potestas). قدرت برساننده همانا ذات درون‌ماندگار و سازنده هستی زنده است که به آنچه برای هستی‌اش خیر به نظر می‌رسد میل می‌ورزد و قدرت برساخته چیزی نیست مگر قدرت استعلایی استیلا که در ید اختیار فرمانروایان است؛ توگویی در این جا با تکرار تقابل کار زنده و کار مرده طرف هستیم با این تذکر که کار مرده، و قدرت برساخته، همان کار زنده، و قدرت برساننده‌ای، بوده‌اند که از آفریننده آن سلب و نزد دیگری انباشته شده است. قدرت برساننده به انسان توانشی برای آزادی و جمع شدن با دیگرانی عطا می‌دارد که با ما طبیعتی مشترک دارند، اما قدرت برساخته می‌تواند این قدرت برساننده را برانگیزد و دامن زند یا بر آن لگام زند و به مهار و حتی سرکوب آن پردازد.

اما پیش از آن‌که این بحث را ادامه دهیم بهتر آن است که گریزی بزنیم به اهمیت مبحث هستی‌شناسی نزد نگری و تفسیری که وی با توجه به این مبحث از اسپینوزا به دست می‌دهد. در بدو امر چنین به نظر می‌رسد که توسل و پرداختن متفکرانی همچون نگری به هستی‌شناسی شاید با توجه به گره خوردن این شاخه از تفکر فلسفی به اندیشه‌ای که وجه ممیزه آن قرارگیری در بیرون از تاریخ و دسترس کنش بشری است شگفت‌انگیز و حتی رسواکننده باشد. همه به یاد داریم که چگونه در همین قرن پیش تئودور آدورنو چنان کوبنده، به بهانه نقد هستی‌شناسی هایدگر، هستی‌شناسی را نقد کرد و آن را قسمی ذات‌گرایی دانست که جوایای حقیقتی جاودانه در بن جریان پویا و دگرگون‌شونده تاریخ است. چیزی درست عکسِ تفکر انتقادی که سر آن دارد تا امور شیء شده را به جریان

اندازد و بر توان بشر در ایجاد تغییر در تمامی هستی تأکید گذارد. آدورنو هستی‌شناسی، و از جمله هستی‌شناسی هایدگر، را بیش از هر چیز سیمپتومی می‌دانست از قسمی سوژگی که در ید قدرت جامعه سرمایه‌داری متصلب ناتوان و بیمار شده است؛ تفکری کاذب که حاصل کاریستی کاذب است؛ بیان ناآگاهانه فراشد پویای اجتماعی که از انعکاس این پویایی درمانده و رو به سخن گفتن از اموری بنیادین و لایتغیر آورده است. این درماندگی در انعکاس پویایی جهان و جامعه مؤلفه سازنده گفتاری است هستی‌شناختی که ایستایی را بر جنبش، شالوده را بر افق و هستی را بر شدن برتری می‌بخشد.

اما نگری، در کنار دیگر متفکران چپ معاصر، پروژه فکری خویش را از هستی‌شناسی آغاز می‌کند و پیش می‌برد. در قرائت این متفکران از هستی‌شناسی، مسئله عبارت است از آغازیدن از شناخت بنیادین جهانی که به روی کنش بشری گشوده و قابل تغییر است؛ این شناخت بنیادین افقی است که کنش بشر بر بستر و در قلب آن روی می‌دهد. این نه هستی‌شناسی به سبک هستی‌شناسی بنیادین (Fundamental Ontologie) هایدگری، بلکه شناخت افقی است که همه چیز از آن آغاز و در قلب آن رخ می‌دهد. امر سیاسی نیز نمی‌تواند از بیرون این هستی و از فراز آن وارد هستی شود. بر این اساس، مراد از هستی‌شناسی دیگر معنای کلاسیک آن، توصیف ذات یا ماهیت حقیقی اشیا، هستندگان، یا خود هستی نیست؛ همچنین مراد از آن معرفتی نیست که تفکر ناب و رای دسترس تاریخ بدان شکل داده باشد. هستی‌شناسی در این جا تمهیدی است تبیین‌کننده برای نمایش برساختن ماهیتی از حیث تاریخی ناظر به امکان خاص که با آنچه تاکنون بدان خو گرفته بودیم متفاوت است. هستی‌شناسی چیزی است بیش از برساختن تاریخی، برساختن است که بینش تاریخی خاصی را برای تغییر هستی آموزش می‌دهد و الهام

می‌بخشد. اتفاقاً این دست هستی‌شناسی است که به طرزی بس رادیکال‌تر امکان‌تغییری اساسی‌تر را به عمل جمعی بشر نسبت می‌دهد، تا آن‌جایی که چنین عملی می‌تواند مناسبات بنیادین را نیز بر هم زند و افق وضعیت را از اساس دگرگون سازد.

درست در این‌جاست که نقش و اهمیت اسپینوزا برای نگرشی روشن می‌شود. متفکری که هستی‌شناسی خاص خویش را عرضه می‌دارد. قسمی هستی‌شناسی که با اصرار بر درون‌ماندگاری و مقابله با هرگونه تعالی، شناختی ریشه‌ای از امکان فهم و تغییر هستی به دست می‌دهد. متفکری که به جای هجو انسان موجود، چنان در پی شناخت وی و عواطف و انفعالات وی برمی‌آید که عالم طبیعی در پی شناخت گرما، سرما، طوفان و باران. یکی از فصول کتاب حاضر در واقع کوششی است برای این‌که، در عین پذیرش اهمیت مبحث هستی‌شناسی و فراست‌هایدگر در جانبداری از درون‌ماندگاری، نشان داده شود که چرا هستی‌شناسی اسپینوزا برتری معرفتی و همچنین سیاسی تردیدناپذیر و زاینده‌ای بر هستی‌شناسی‌هایدگری دارد. جایی که ملاً بر خلأ، شادمانی بر ترس، زندگی بر مرگ و انقلاب بر ارتجاع برتری می‌یابند.

یکی از تبعات این قرائت، که بر هستی‌شناسی و اخلاق مبتنا دارد، مطرح شدن فیگوری است که نگرشی با رجوع به اسپینوزا مجدداً به قلب سیاست‌رهایی‌بخش وارد می‌سازد: انبوه خلق (multitudo)، همان شخصیتی که مایکل هارت آن را «شخصیت قهرمان بینش دموکراتیک اسپینوزا» می‌خواند. نزد اسپینوزای متأخر است که انبوه خلق، این نام انبوه انسان‌های ترس‌خورده پیش از قرارداد اجتماعی، در چرخشی بنیادین، علیه هابز و کل فلسفه سیاسی غالب پس از وی، باری مثبت و ایجابی به خود می‌گیرد و به حامل و عامل قدرت برسازنده انسان در ساختن هستی و جامعه بدل می‌شود. در این نقطه با تفسیر معروف نگرشی

از فصل ۱۱ رسالهٔ سیاسی، دموکراسی و ماهیت آن، مواجه می‌شویم. جایی که وی به تفسیر دموکراسی به مثابهٔ فرم مطلق حکومت، نه همچون قسمی حکومت مستقر که در مقام تجسم نهادینهٔ عمل مشترک انبوه خلق دست می‌زند. با توجه به هستی‌شناسی اسپینوزایی که هستی را به روی ظرفیت پایان‌ناپذیر بشری گشوده می‌بیند، قدرت بر سازندهٔ انبوه خلق در مقام تنها قدرت مؤسس مشروع تعریفی از دموکراسی فراهم می‌آورد که سرسوزنی وجه اشتراک با دموکراسی‌های نمایندگی رایج ندارد. فرم‌های مختلفی، که ذیل نام مشروطه و جمهوری و قس‌علی‌هذا، کاری ندارند جز نفی قدرت انبوه خلق به انواع و اقسام روش‌های آگورافوبیک (سیاست منتج از دوگانهٔ کاذب ترس تروریستی از امر شرّ و امیدهای کاذب به خیر نمایندگان خیر). انبوه خلق، که نه «مردم» رام‌شدهٔ قراردادگرایان است و نه «هویتی» تأسیس‌شده، و نه «توده»‌هایی یکدست و سترده‌شده از تکنیکی‌ها، آن جنبش مستمر و مداومی است که تمامیتی گشوده را برمی‌سازد. سوژه‌ای که خویش، جامعه و هستی را مستمراً تولید و بازتولید می‌کند. این سوژه و اهمیت آن نزد اسپینوزاست که به نگری اجازه می‌دهد تا نه فقط به تفاسیر فردگرایانه از اسپینوزا حمله کند، تفاسیری که گسست اسپینوزا از پروژهٔ نخستین خویش را در نمی‌یابند، بلکه حتی تفاسیر به‌ظاهر بدیعی، همچون تفسیر جانانان ایزرائل، را مورد تاخت و تازی جانانه قرار دهد، تفاسیری که برخلاف نگری سر آن دارد تا اسپینوزا را بر تارک روشنگری رادیکال نشاناند؛ نظریه‌پرداز ارزش‌های رادیکال روشنگری: آزادی، برابری و دموکراسی. پروبلماتیک اسپینوزا، برخلاف این، و به زعم نگری، به دور از هر گونه فردگرایی مدرنی، امکان حکومتی است یکسره متکی به انبوه خلق و نهادینه‌سازی امر مشترک. این مطلب ما را به یکی دیگر از نقاط کانونی اثر حاضر رهنمون می‌شود: چیستی امر مشترک (The Common). باید خاطر نشان سازیم

که، برخلاف گفتار رایج و فلسفه‌های اجماع‌گرایانه، امر مشترک پیش از هر چیز اتحاد استعلایی منافع به اصطلاح مشترک همگانی نیست، همچنین به هیچ وجه نمی‌توان آن را به انواع تحریف‌شده عمل مشترک در قالب بازتولید نظم موجود و تأیید آنچه هست تقلیل داد. امر مشترک تولید امر مشترک از خلال تکینگی‌هایی است که از بودن-با-هم حاصل شده و با تأکید بر برتری قدرت بر سازنده انبوه خلق بر قدرت برساخته موجود نهادهای وضعیت، وجهی دوگانه به خود می‌گیرد: محیطی که گسست از قدرت مسلط و حاصل این گسست در بطن آن روی می‌دهد. به تعبیر دیگر، پویایی همیارانه‌ای که انبوه خلق و همچنین صورت‌بندی مادی در حال تحولی را که از این فراشد حاصل می‌گردد کنار هم گرد می‌آورد.

در اثر حاضر علاوه بر اشارات تلویحی به اهمیت اسپینوزا در روی برتافتن از درکی دیالکتیکی از هستی (درکی آغشته به قسمی غایت‌شناسی کمابیش محتوم و تداوم امر قدیم از رهگذر آوفه‌بونگ و ناممکن ساختن پدید آمدن «امر نو» رادیکال)، نگرانی تأکیدی مکرر و وسواسی بر این دارد که اسپینوزا را نمی‌توان به هیچ وجه مدرن دانست. اسپینوزا به سبب تن ندادن به فلسفه سوژه و قراردادگرایی و طرح قسمی هستی‌شناسی که امکان درک قدرت بر سازنده انبوه خلق را میسر می‌سازد نه فقط ربطی به فلسفه مدرن ندارد بلکه صرفاً بدین معنا در دوره مدرن قرار دارد تا به نقد و افشای آن پردازد و نشان دهد که تفکر مدرن و دوران مدرن از آغاز چه چیزهایی را طرد کرده‌اند. لذا وی به جای تلقی فردگرایانه از سوژه، با آن آزادی ادعایی در خواست‌ها و انتخاب‌هایش، افراد را مجموعه‌های متغیری از بدن‌ها و امیال می‌داند که در جهانی سرشار از تأثیر و تأثر، به نسبت قدرتشان حق و پایداری خویش در هستی را بر کرسی می‌نشانند. با این اوصاف است که وی به «انبوه خلق-سازی» چنان بها می‌دهد و به جای انتخاب عقلانی یا حتی اراده جمعی، از

برساخته شدن امیال جمعی سخن به میان می‌آورد. بدین سان سیاستی که حاصل چنین فهمی است چیزی نمی‌تواند باشد مگر سیاست امر مشترک: جمعی، مترقی، ضد سلسله‌مراتبی و دگرگون‌کننده.

اسپینوزا و ما سومین اثری است که نگری، پس از نابهنجاری وحشی و اسپینوزای برانداز، به طور کامل به اسپینوزا اختصاص داده است. آنچه بیش از همه در این اثر بر آن تأکید می‌شود نقش امر مشترک در سیاستی است که می‌خواهد بر فلسفه اسپینوزا اتکا داشته باشد؛ خطی مشترک که چون نخ‌متصل‌کننده از میانه نقد تفاسیر وارده بر نگری، تأکید بر درون‌ماندگاری و دموکراسی به منزله عمل جمعی انبوه خلق، برتری هستی‌شناسی اسپینوزا بر هایدگر، تعریف انبوه خلق همچون جمعی در لحظه عمل و حافظ تکینگی‌ها و نقد جامعه‌شناسی فردگرا و تعامل‌گرای رایج در آکادمی می‌گذرد. برخلاف عنوان اثر به زبان انگلیسی، اسپینوزا برای زمانه ما، و در متابعت از عنوان فرانسوی اثر،^۱ که به تأیید خود نگری نیز رسیده است، عنوان اثر را اسپینوزا و ما آورده‌ایم تا علاوه بر این ملاحظه فرعی دلالتی را انتقال دهیم که نگری آشکارا بدان نظر دارد: متن آلتوسر در باب ماکیاولی با عنوانی مشابه، ماکیاولی و ما،^۲ که قصد آن دارد تا رابطه متفکر مورد نظر را با ما مشخص سازد. عنوانی که همچون روحی کلی علاوه بر مقدمه اثر حاضر در تمامی مباحث آن حضوری انکارناشدنی دارد. بر این اساس دغدغه اسپینوزا و ما در مجموع این است که چگونه اسپینوزا از قفای مدرنیته به روزگار پست‌مدرن حاضر جهیده تا ما را نه فقط به تأملی براندازانه در مقابل گفتارهای غالب روزگار معاصر وادارد، بلکه ما را به عملی مشترک فراخواند که هنوز خود نیز به بزرگی و عظمت آن واقف نیستیم. زیرا در زمانه هژمونی گفتار ترور و پلیس، فقط بدن‌ها و

1. *Spinoza et nous* 2. *Machiavelli et nous*

اذهانی که با-هم-بودن را تجربه می‌کنند می‌توانند، در صورت دست دادن «بختی» (fortuna) که هرازگاهی روی می‌دهد، هستی را با چرخشی بنیادین مواجه کنند و، با تکیه بر قدرت جمعی خویش، حق خویش را برای حاکمیت بر هستی تحمیل کنند.

به دلایلی چون تفاوت در منابع مورد استفاده، تفاوت در انتخاب واژگان خاص و مهم و گاه اختلافات اساسی در این رابطه، ترجیح دادیم که غالب ارجاعات به کتاب‌های دیگر را خود ترجمه کنیم و ضمن وفاداری بیشتر به متن پیش رو از دخل و تصرف در ترجمه دیگران بپرهیزیم. اما این به معنای پرهیز از مراجعه به ترجمه‌های موجود و گاه ترجیح انتخاب‌های آن‌ها بر سلاقی خودمان نبوده است، به‌ویژه ترجمه محسن جهانگیری از رساله اخلاق که بی‌شک هر علاقه‌مند و خواننده آثار اسپینوزا در ایران قدردان زحمات ایشان هست و خواهد بود.

دیباچه

زمان ناآرام و متلاطم است.
— آنتونیو نگری، زمانه انقلاب، «کایروس»

رابطه ما با فیلسوف هلندی یهودی تبار قرن هفدهمی باروخ اسپینوزا به واسطه آنتونیو نگری متفکر ایتالیایی قرن بیست و یکم، رابطه با دموکراسی رادیکال تصورناپذیر یا نه چندان تصورپذیر، توانش انضمامی و قدرت سوزان زمانه ماست. اسپینوزا در اخلاق قسمی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ناظر به روابط خلاقه، شرحی سازنده از هستی درون‌ماندگار در یک طرف، و، در طرف دیگر، برداشتی عاطفی و میل‌ورز از آزادی انسانی به دست می‌دهد که از رهگذر شادی تجسم‌یافته و قدرت فکری حاصل می‌شود. وی در اثر بزرگ دیگرش، رساله الهیاتی-سیاسی، ما را — برخلاف جریان غالب سنت سیاسی مدرن و، امروزه، برضد نولیبرالیسم — به سمت مفهومی از دموکراسی هدایت می‌کند که به منزله «جامعه‌ای که همه قدرت‌ش را به منزله یک کل اعمال می‌کند» (فصل ۱۶، ترجمه الویس) فهم می‌شود. کار طولانی چندین دهه‌ای نگری در باب اسپینوزا توأمأ سر آن دارد تا نشان دهد چگونه این دو سویه

بینش اسپینوزا با یکدیگر سازگارند و چگونه این دو سویه متقابلاً یکدیگر را تقویت می‌کنند و استحکام می‌بخشند. از نظر نگری، نبوغ اسپینوزا چنگ زدن به این همانی نهایی برداشتی درون‌ماندگار، مادی، عاطفی و سازنده از هستی و ایده‌ای منحصر به فرد از ساختار سیاسی دموکراتیک در آغاز تکوین تاریخی مدرنیته، در میانه نیروهای مراحل اولیه جهانی شدن سرمایه‌دارانه آن است.

به زعم نگری، واژه «دموکراسی»، به عوض دلالت صرف بر نظامی سیاسی در میان دیگر نظام‌ها، نظامی که می‌توان گفت در آن به افراد [صرفاً] این آزادی داده می‌شود که نمایندگان خود در حکومت را انتخاب کنند و آزادانه درگیر روابط مبتنی بر مبادله با دیگران شوند، به قسمی قدرت خلاقه هستی‌شناسانه، قدرت انسانی کلی - قدرتی سیاسی، لیک به همان اندازه اجتماعی، فرهنگی، زبانی و فیزیکی - برای پدید آوردن و از نو ساختن خود هستی اشاره دارد. چنین دموکراسی‌ای، همیاری-فاقد-هم‌نهاد^۱ نیروهای سوبژکتیو و مادی‌ای است که به اتفاق دست به عمل می‌زنند، قدرت ابطال‌ناپذیر تبدیل خود جهان به فضای مشترک و همگانی‌کوشش خلاقه است و بدین وسیله شکل دادن به روابطی جدید را آشکار می‌سازد که به طرزی نامحدود خود این قدرت را افزایش و گسترش می‌دهند. این فرم از عمل در یک زمانمندی منحصر به فرد، زمان کایروس (kairòs) سکنا می‌گزیند - لحظه خلاقه‌ای که جریان پیوسته تاریخ معمول را از هم می‌درد و نه فقط امکان‌هایی جدید و نام‌هایی جدید، بل واقعیت‌هایی جدید نیز پدید می‌آورد. هیچ چیز انتزاعی در این قدرت همگانی، قدرت مشترک ما، وجود ندارد. این همان درهم‌تیدگی انضمامی و جهانی کار و زندگی انسانی است که در اصل با ظهور مدرنیته

1. cooperation-without-synthesis

زاده شد و بی‌درنگ به دست تاریخ ددمنشانه سرمایه‌داری مدرن کوتاه و تحریف‌گشت. دموکراسی، در میان دیگر چیزها، نامی است - بی‌تردید آلوده‌شده، لیک به طرزی لایتناهی خود-احیاگر - برای عملی که به سمت تأثرات شادی و عشق جهت‌گیری نشده است، بلکه درون این تأثرات جای دارد (شادی و عشق واقعی، نه جایگزین‌هایی نازل و سطحی که همه‌جا در خدمت اهدافی دیگر عرضه و ارائه می‌شوند). دموکراسی بر درون‌ماندگاری انبوه خلقِ میل‌ورزِ این جهان تأکید می‌کند.

نگری در بسط چنین مفهومی از دموکراسی رادیکال در ده‌ها کتابی که در چند دهه گذشته نوشته است، سیاست و هستی‌شناسی را در قالب برنامه‌ای از تولید غیرسرمایه‌دارانه امر مشترک جهانی به هم پیوند زده است. و اسپینوزا در این اتصال^۱ برای نگرشی متفکری مهم باقی می‌ماند. همان‌گونه که اسپینوزا نوشت Deus, sive Natura - خدا، یا طبیعت - تا به این‌همانی مطلق دو اصطلاح معرف‌مفاهیمی اشاره کند که معمولاً نه‌فقط متمایز به حساب آورده شده‌اند بلکه به صورت قاطعی در مقابل یکدیگر قرار داده شده‌اند، نگرشی نیز به صورتی مشابه آمیزش بس مهم مفاهیمی همزمان فلسفی و سیاسی را عرضه می‌دارد: دموکراسی، یا کمونیسیم. چنین تلفیقی از نظر نگرشی، بازنمایی‌کننده قسمی هم‌نهاد بیرونی یا قرابتی صرفاً ایدئال نیست، بلکه برعکس، نام‌گذاری درون‌ماندگار قدرت سازنده و شادی‌آوری است که اسپینوزا همانا نخستین کسی بود که آن را به لحاظ فلسفی به منزله جوهر واقعی جهانمان شناسایی کرد. در واقع، این هستی‌شناسی ما، هستی‌شناسی انبوه خلق، نظریه و پراکسیس تلفیق‌کننده حالات مضاف‌الیه^۲ فاعلی و مفعولی در قالب یک برنامه سیاسی جدید است. اثر حاضر، یعنی اسپینوزا و ما، از برخی پروژه‌های اولیه نگرشی سرچشمه

1. conjunction 2. genitives

گرفته است. نگرى قبلاً در کتاب‌هایی از قبیل دکارت سياسى^۱ و بعداً، مارکس فراسوى مارکس،^۲ حک‌شدگى فلسفه را در فراشدهای اجتماعى و تاريخى کلان‌دامنه به منزله شيوه‌ای برای پیشبرد سبکى از تحليل متنى و استدلالى دقيق و همه‌جانبه به کار گرفته بود که پویایى‌های چنین فراشدهایی را در قرائت تاريخ فلسفه بدون تقليل‌گرایی یا [دچار شدن به] دور باطل به حساب مى‌آورد. بدین وسیله، در کار نگرى نوشته‌ای به صورت درون‌ماندگار سياسى، برنوشتى قدرتمند از مواد و نظریه تاريخى را درون کانال‌های پژواک بی‌واسطه سياسى آشکار مى‌سازد. نگرى، همانند سلف خویش ماکیاولی، به یک اندازه در حال حاضر بی‌واسطه سياسى [خویش] و در حضور تسکین‌بخش مخاطبان تاريخى خود مى‌نویسد. و مشابه ماکیاولی، نگرى [نیز] بر بلاواسطگى و فوریت بی‌امان مبارزه سياسى و بر نیاز غیرقابل رفع به تیزهوشانه‌ترین نیرنگ‌های فکرى وقوف دارد، دیگر بگذریم از منفیت و سبعت قدرت مرتجعانه نیروهای مجازات و حبس که قصد آن دارند بدن‌ها و اذهانى را که تسلیم نمى‌شوند در هم خرد کنند. در نوشته‌های نگرى، تفکر آشکارکننده مادیت يورشى است آهنگین و جانانه. وضوح استدلال‌های او و جزئیات بررسى‌های متنى وی، به علاوه نیرو و درخشش بی‌وقفه جهش‌های ناگهانی بلاغى‌اش، به طور همزمان قسمى صمیمیت فکرى متمایز را تولید مى‌کنند و در معرض دید قرار مى‌دهند. انسان در خواندن همراه وی مى‌شود، و با نیروی استدلال وی و نحوه روایت آن برانگیخته مى‌شود که قوای تفکر خویش را به جنبش سازش‌ناپذیر آن بیفزاید. در نوشتار نگرى، خود تفکر به تکانه رانه ذاتاً سياسى‌اش پی مى‌برد.

مبارزه‌جویی نگرى همه‌جا سرشار از دانشى است عمیق که بر منابع

متعددی، از جمله سنت اومانستی ایتالیا، متافیزیک و تفکر سیاسی فلسفه مدرن و پیچیده‌ترین تحولات نظری مدرنیته متأخر و پست‌مدرنیته اتکا دارد. با وجود این، نباید فراموش کنیم که ریشه‌های قدرت بلاغی و استدلالی نگری بیش از هر چیز در مبارزات سیاسی انضمامی‌ای نهفته است که وی به راه انداخته است و آن‌ها را در جبهه‌های منفرد و جمعی ادامه می‌دهد. همراهی وی با جنبش اتونومیستی ایتالیا در دهه ۱۹۷۰ و درگیر شدن مستقیم وی در شورش‌های کارگری و اشغال کارخانه‌ها در خلال این دوره تفکر وی را سرشار از فهمی دست اول از پویایی‌های مقاومت جمعی، فیزیک و شیمی تمام‌عیار عمل انقلابی، ساخته است. تاکتیک‌ها و استراتژی جنبش اتونومیستی به جهات بسیاری با تاکتیک‌ها و استراتژی [عمده‌ترین] سازمان متنفذ چپ‌گرای این دوره ایتالیا، حزب کمونیست ایتالیا (PCI)، مغایرت داشت و این تفاوت آنتاگونیستی درون جریان چپ، از دید نگری به نمونه‌ای کوچک یا نوعی مجاز^۱ برای مبارزه کلی‌تر آزادی‌خلاقه با فرمانبری، مبارزه درون‌ماندگاری با تعالی، و مبارزه کمونیسم راستین با حزب و دولت بدل شد. بدین سیاق، نگری توانست میان پیشرفت‌های نظری فیلسوفان فرانسوی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ (خصوصاً فوکو، دلوز و گتاری) و دغدغه‌های سیاسی انضمامی روزگار خویش و دفاع از روش پژوهش مولکولی در برابر روش مولاریته هم‌نهنستی ارتباط برقرار کند. بدین سان، تصویری جدید از پراکسیس انقلابی پدیدار می‌شود، تلفیقی به ظاهر پارادوکسیکال، چنان‌که نگری در آن زمان بیان داشت، تلفیقی از روزا لوکزامبورگ و ولادیمیر لنین، قسمی پیشگام آنارشیست-جمع‌گرایانه فراگیر و گسترده. این دیدگاه متمایز به تأثیرگذاری بر آثاری که نگری به‌تنهایی یا با همکاری دیگران نوشته است ادامه می‌دهد،

و هر دو نوع آثار وی هدف میزان قابل توجهی انتقاد از جانب چپ و راست قرار گرفته‌اند. می‌توان در این جا به صورتی گذرا اشاره کرد که به‌ندرت کسی در میان منتقدان مفاهیم امپراتوری^۱ و انبوه خلق^۲، مفاهیمی که از این کار اولیه برخاسته‌اند، پیدا می‌شود که خود قادر باشد از چنین دیدگاه اول شخصی لب به سخن بگشاید، دیدگاهی که منسجم‌ترین تحقیقات آکادمیک را با تجربه مبارزه مستقیم، و تولید آکادمیک سطح بالا را با اشغال واقعی کارخانه پیوند زده است.

پس از آن‌که چپ‌گرایان رادیکال بریگادهای سرخ در سال ۱۹۷۸ آلدو مورو سیاستمدار دموکرات مسیحی ایتالیایی را ربودند و به قتل رساندند، نگری به بهانه‌های به شدت مشکوک تحریک تروریسم و ارتباط با قتل مزبور متهم شد. اگرچه وی از این اتهامات تبرئه شد، نهایتاً به دلایلی دیگر که آن‌ها هم کاملاً قابل تردید بودند محکوم گردید. او بعداً به فرانسه گریخت و در آن‌جا پناهندگی سیاسی گرفت. [اما پیش‌تر] نگری در حالی که در ایتالیا و در زندان منتظر محاکمه بود، نابهنجاری وحشی: قدرت متافیزیک و سیاست اسپینوزا را نوشت، یکی از بهترین آثار نوشته شده درباره اسپینوزا در قرن بیستم و متنی محوری در نوزایی پژوهش در باب اسپینوزا که در دهه ۱۹۶۰ با آثاری از متفکرانی همچون ماترون، مورو، آلتوسر، بالیبار، ماشری و دلوز شکوفا گردید و امروزه نیز با نوشته‌های زورابیشویلی، وینچی‌گوئرا، مونتاگ، توزل، کوردلا، ایزرائل و بسیاری از متفکران دیگر تداوم یافته است. استدلال مرکزی نابهنجاری وحشی متکی به تحلیلی پایدار از تفاوت دو مفهوم از قدرت در اخلاق است: از یک طرف، قدرت برساخته (potestas)، ظرفیتی برای عمل و خلق اثرات، قدرتی وسیعاً «دیالکتیکی» - به طور قاطعانه مرتبط با تعالی - و تا حدودی متناظر با دینامیس (dynamis) ارسطویی، به عبارتی، قدرتی که به منزله

امکان می‌ماند و خود را اساساً در قالب بازدارندگی و در خود محدودسازی‌اش متراکم می‌سازد؛ از طرف دیگر، قدرت بر سازنده (potentia)، به کارگیری نیرو در موقعیت و در عمل، فعالیت‌ی سازنده که میل ذهنی و ساختار عینی را در قالب آفرینشی حقیقتاً درون‌ماندگار هماهنگ می‌سازد. تمایز قدرت بر ساخته و قدرت بر سازنده، به مثابه شالوده‌ای برای ایجاد هماهنگی میان مضامین و براهین اخلاق و رساله الهیاتی-سیاسی اسپینوزا در چارچوب قسمی «پدیدارشناسی پراکسیس انقلابی سازنده آینده» عمل می‌کند. نگرشی وقفه‌ای را که میان تألیف اخلاق و نگارش و انتشار رساله الهیاتی-سیاسی پیش می‌آید فراتر از جزئیات زندگی‌نامه‌ای اتفاقی قلمداد می‌کند، و در عوض آن را به مثابه گذاری ضروری در بر ساختن هستی‌شناسی اخلاق از رهگذر بحران بی‌واسطه‌ای در نظر می‌گیرد که علامت مشخصه تألیف رساله مزبور است. بدین سان اسپینوزا و پدیدارشناسی پراکسیس نگرشی به یکی از تصاویر بی‌واسطه از تفکر در دل بحران سرمایه‌داری بدل می‌شوند. فقط مواجهه‌ای روشن‌بینانه با بحران سیاسی و اقتصادی معاصر هستی‌شناسی اسپینوزا را قادر به مشخص ساختن موشکافانه درون‌ماندگار شدن تفکر می‌گرداند، امری که نگرشی، به طرز بحث‌انگیزی، آن را قسمی وارونگی در رابطه میان وحدت جوهر و کثرت حالات آن تفسیر می‌کند. نزد نگرشی برتری دادن به عقلانیت بر سازنده حالات در برابر وحدت جوهر به معیاری برای روگردانی نهایی تفکر اسپینوزا از پسمانده تعالی بدل می‌شود که در اثر اولیه اسپینوزا، رساله مختصره درباره اصلاح فاهمه، کماکان مشهود است. بدین سان نگرشی در این چرخش موجهه بر سازنده، این چرخش سیاسی، در تاریخ تألیف اخلاق اسپینوزا، خود همان لحظه‌ای را تشخیص می‌دهد که در آن رخداد هستی‌شناختی برگشت‌ناپذیر، تکینگی درون‌ماندگار امر مشترک جهانی را درون فلسفه آغاز می‌کند.

در سال ۱۹۹۷ نگری از پناهندگی سیاسی‌اش در فرانسه به میل خود برای گذراندن مابقی دوران محکومیتش به ایتالیا برگشت. وی تا سال ۲۰۰۳ غالباً در بازداشت خانگی بود، سالی که پس از دهه‌ها حبس، تبعید، و دورانی که امکان رفت و آمدش محدود شده بود، سرانجام امکان یافت تا نسبتاً آزادانه به مسافرت برود و با دیگران ملاقات کند و شخصاً به صورت علنی در مکان‌های آکادمیک و سیاسی سخنرانی کند. نگری در این دوره، از سال ۱۹۹۷ تا حال حاضر [۲۰۱۴]، دست به انتشار سه مجموعه اثر در قالب همکاری مشترک با مایکل هارت زده است - امپراتوری، انبوه خلق و جمهور^۱ - آثاری که کار نگری را به طیفی گسترده‌تر شناسانده‌اند، البته در کنار این سه اثر شمار دیگری از متون نیز به قلم وی نگاشته شده‌اند. تعجبی ندارد که وی از میان بسیاری از متفکران، که در این دوره راجع به آن‌ها سخن گفته، مکرراً به اسپینوزا برگشته است، گویی به سمت رفیقی بازگشته که او را در گذشته مورد حمایت قرار داده و هم‌اکنون نیز با او مانده است.

اسپینوزا و ما، مشتمل بر چهار سخنرانی نگری درباره اسپینوزاست که در قالب درس‌گفتارها و کنفرانس‌های گوناگون بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ ارائه شده‌اند. این مجموعه، جستارهای گردآوری شده نگری را در اسپینوزای برانداز، که به سال ۱۹۹۲ منتشر شد، توأمأً تداوم می‌بخشد و تکمیل می‌کند؛ اثری که از جمله به جایگاه رساله سیاسی ناتمام اسپینوزا، پیوندهای نهفته میان تفکر اسپینوزا و بوطیقای لئوپاردی،^۲ و تبیین اساسی رویکردهایی فلسفی می‌پردازد که نام‌های اسپینوزا و هایدگر شاخصه آن‌ها به شمار می‌روند. در ابتدای متن چهار سخنرانی حاضر در اسپینوزا و ما مقدمه‌ای مبسوط از نگری می‌آید که همزمان وظایف گوناگونی را به انجام می‌رساند: یادآوری تزه‌های اصلی ناپهنجاری وحشی؛ مروری بر آرای

چهره‌های اصلی مطالعات قاره‌ای در باب اسپینوزا در چند دهه گذشته؛ و به دست دادن تصویری از پروژه فلسفی در دست تکوین خود وی درون صحنه گسترده‌تر فلسفه سیاسی قاره‌ای معاصر. در مورد این نکته آخر، [آرای] آلن بدیو، امانوئل سیورینو^۱ و الهیات سیاسی متأثر از اشمیت دریدا و آگامبن مستقیماً در قالب مغایرتی چشمگیر با پروژه خاص نگری و خصوصاً همکاری‌های مشهور وی با هارت مورد مقایسه و سنجش قرار می‌گیرند. بر جهت‌گیری بنیادین نابهنجاری وحشی قویاً به مثابه جهت‌گیری‌ای علیه این گرایش‌های فلسفی رایج تأکید دوباره می‌شود، و بدین شیوه اسپینوزا و ما توأمأً سر آن دارد تا به تحلیل‌های شاید بهتر شناخته شده امپراتوری، انبوه خلق و جمهور روشنی بخشد و بر آن‌ها تمرکز کند. بدین ترتیب، قصد مقدمه مزبور تا حدودی نشان دادن پیوستگی پروژه‌ای فلسفی-سیاسی است که نگری از آن طریق نوشته‌ها و فعالیت‌های سیاسی اولیه‌اش را به اتصال معاصر پیوند می‌زند.

لذا چهار جستاری که در ادامه می‌آیند، بر روی هم، طرح کلی مداخله منسجم و تأکید دوباره بر مرتبط بودن اسپینوزا با خطوط اصلی مباحثاتی را عرضه می‌دارند که رئوس کلی آن‌ها در مقدمه ذکر شده‌اند. نخستین جستار، «اسپینوزا: بدعت‌گذاری درون‌ماندگاری و دموکراسی»، ترزهای اولیه فلسفی و تاریخی نابهنجاری وحشی را بازبینی می‌کند و سعی دارد مرتبط بودن رخداد نابهنجار تفکر اسپینوزا در اوایل فلسفه مدرن را با سیاست معاصر جهانی نشان دهد. در این جا نگری از تأکیدگذاری بر قسمی دوگانگی سفت و سخت پا پس نمی‌کشد، که البته به معنای آن نیست که تحلیل وی یک‌دست یا بی‌رحمانه است. با در کنار هم قرار گرفتن بُدَن^۲ و هابز در یک طرف و اسپینوزا در طرفی دیگر، شاهد گسستی

واضح هستیم که دیدگاه سیاسی مبتنی بر تعالی را از دیدگاهی جدا می‌سازد که در چارچوب درون‌ماندگاری عمل می‌کند. نگرشی نشان می‌دهد که چگونه این تفاوت در کنه خود به تمایز مهم مارکسیستی میان روابط اجتماعی تولید و خود نیروهای تولید مربوط می‌شود، که مورد نخست با ایدئولوژی تجلی می‌یابد، و دومی در اصل امری است انتقال‌ناپذیر. نگرشی تعلق جریان غالب سنت قرارداد اجتماعی را به ممانعت از تولید ایدئولوژیک و مرتجعانه از طریق میانبر ضروری آن از خلال تعالی آشکار می‌سازد. در تقابل با این - لیک در تقابلی سرتاسر نامتقارن و نادیدالکتیکی - هستی‌شناسی اخلاقی اسپینوزا (هستی پراکسیس است) تصادم و تعاون نیروها را به جوهر واقعی نظم اجتماعی بدل می‌سازد و بدین ترتیب فعلیت‌یابی و اثربخشی خاص ابژه سیاسی درگیر در آن را ردیابی می‌کند. امر مشترک از رهگذر تخطی اساساً خلاقه و مولدش از هر نظم ساخت‌یافته‌ای جایگزین امر عمومی می‌شود.

دومین متن، «توانمندی و هستی‌شناسی: هایدگر یا اسپینوزا»، تا حدودی در رابطه با گرایش‌های فلسفی معاصر متنی مجادله‌آمیزتر است. عنوان [برگزیده] نگرشی برای این جستار با عنوان مطالعه تأثیرگذار پی‌یر ماشری [یعنی] هگل یا اسپینوزا بازی می‌کند، و به شیوه‌ای تا حدی متفاوت تکنیکی پروژه درون‌ماندگاری اسپینوزا را نشان می‌دهد، [پروژه‌ای] که شدیداً خویش را در تقابل با هر گونه تصدیق مجدد تعالی، خصوصاً در قالب فرم‌های پیچیده‌ای قرار می‌دهد که فیلسوفانی همچون هگل و هایدگر به وجود آورده‌اند. این‌جا، نگرشی به تفاسیر هایدگری از زمانمندی وجودی و پسا-چرخش (post-Kehre) حمله می‌کند و از این بحث می‌کند که گسست مفروض هایدگری از برداشت‌های متافیزیکی مدرن از زمانمندی در واقع بسی کمتر از گسست آشکارا «ابدی‌گرایانه» اسپینوزا رادیکال است، زیرا طبق قرائت بحث‌انگیز نگرشی زمان نزد اسپینوزا به

مثابه جزء سازنده «زمان قدرت» [در مقام] مولّد هستی جدید (در تضاد با تصور نیهیلیستی هایدگر از «ناتوانی زمان») پدیدار می‌شود. برحسب نظر نگری، به‌رغم گسست هایدگر از سنت ایدئالیسم و نقطهٔ اوج آن در هگل و همچنین چیرگی نسبی وی بر خویش در «چرخش»، وی اساساً در بند جدایی فعلیت‌یابی و تصدیقی می‌ماند که وجه مشخصهٔ مدرنیته است. در این‌جا مغایرت نه ناقص، که مغایرتی است قطعی و روشن. هم هایدگر و هم اسپینوزا از «بازگشت به زمین» صحبت می‌کنند، از انسانی که به هستی تعلق دارد، اما در مورد هایدگر این تعلق‌یابی را صرفاً می‌توان در مقام تسلیم شدن و واگذاری خویش به رخدادی نااندیشیدنی تعیین و تصدیق کرد. لیکن نزد اسپینوزا تجربهٔ همیارانهٔ آفرینش جهان انسانی به منزلهٔ «بُعدی توأماً معمولی و پرتوان» پدیدار می‌شود، به تعبیر دیگر، به مثابهٔ امر مشترکی که هم‌زمان پایه و ابژهٔ خلاقهٔ عمل دموکراتیک است.

شخصیت مهم نیچه مغایرت اسپینوزا و هایدگر را به مضامین جستار سوم، «انبوه خلق و تکینگی در تکوین تفکر سیاسی اسپینوزا» پیوند می‌زند. این جستار - که برگرفته از سخنرانی ارائه‌شده در مؤسسهٔ اسپینوزای اورشلیم است - بر ابتدای هستی‌شناختی دموکراسی رادیکال اسپینوزا بر قسمی مونیسم درون‌ماندگار پافشاری می‌ورزد، همان اندازه که آن را از هر گونه اندراج مجدد تعالی، با جهت‌گیری الهیاتی، به منزلهٔ ضمانت بیرونی فرم‌های سیاسی دموکراتیک مجزا می‌سازد. نگری که به مثابهٔ نقطهٔ عزیمت سخنان خویش مواردی را در متون نیچه مد نظر قرار می‌دهد که در آن‌ها اسپینوزا در چارچوب اصطلاحاتی منفی در مقام ایدئالیست و منکر آری‌گویی حیات‌بخش معرفی شده، قصد می‌کند تبارشناسی میل اجتماعی مولّد در اخلاق را بازسازی کند. نگری در این جستار بر لحظهٔ «جهشی» تأکید می‌کند که وجه مشخصهٔ تکینگی‌های پیونددهندهٔ میل، ظهور عقلانیت مولّد در میان و درون تمامی

تکینگی هاست هنگامی که به طور مشترک عمل می‌کنند؛ خود این پراکسیس به شیوه‌ای اکیداً درون‌ماندگار به اجرای آن نقش رابطی می‌پردازد که متفکران بعدی همچون هگل آن را به میدان «وساطت» محول می‌کنند. این لحظهٔ جهش از دید نگرشی اساسی است و به توضیح این امر کمک می‌کند که چگونه هستی‌شناسی اسپینوزا می‌تواند انسجام و دقت «عقل‌گرایی» اش را در عین حالی حفظ کند که از بارآوری^۱ به لحاظ مادی خلافت و به راستی حیاتی حمایت به عمل می‌آورد. بدین سان، ذات سیاسی جهد و کوشش انسان آشکار می‌گردد، قسمی (فرا)طبیعت‌گرایی^۲ درون‌ماندگار: «نه بازسازی امر ارگانیکی، بلکه بر ساختن امر مشترک».

سرانجام، «اسپینوزا: جامعه‌شناسی تأثرات»، با اتکا بر مفاهیم اصلی اسپینوزایی همچون کناتوس (conatus)، میل (cupiditas) و عشق (amor) در تلفیق با چرخشی به سوی تبارشناسی فوکویی، برداشت اساسی اسپینوزایی از امر اجتماعی را در تقابل با هر الگوی انتزاعی و فردگرایانه‌ای - خصوصاً، الگوی سنت مسلط حق طبیعی مدرن - قرار می‌دهد که در آن روابط اجتماعی انضمامی بر مبنای عوامل و نهادهای مستقل مرتبه اول واقع می‌شوند. بار دیگر، ترجیح‌بند تقابل تعالی و درون‌ماندگاری، و در این مورد مغایرت الگوهای ایستا و غیرزمانمند اجتماعی‌بودگی و گفتارهای اصالتاً آنتاگونیستی و زمانمند شده در خصوص دگرگونی اجتماعی طنین‌انداز می‌شود. در این جا این تمایز چنان عمل می‌کند که «می‌توانیم در اسپینوزا... چشم‌اندازی به فعلیت‌یابی و آغاز میل به شناخت ساختارهای اجتماع و قدرتی را مشاهده کنیم که هم‌اکنون در حال شکل‌گیری و تحول یافتن است.» نگرشی در این زمینه اساساً به طیف متنوعی از نظریه‌پردازان - زیمل، بکر، بوردیو،

سیموندان، آلتوسر، ماشری، فوکو - اشاره می‌کند که پیشاپیش به نحوی از انحا چنین قلمرو درون‌ماندگاری از تحلیل اجتماعی را از آن خویش ساخته‌اند. هر یک از این ارجاعات نشان‌دهنده مسیر و معبری است برای تحقیق بیشتر و رزم‌آرایی خلاقه و عملی.

نیروی انتقادی و ایجابی تفکر نگری در هر صفحه واضح و پیداست. استراتژی مرسوم و متعارف وی ساده است - و مُسری: شناسایی فرمی از تفکر که بازدارنده نظریه و پراکسیس سیاسی سازنده و انقلابی است، و نقش بر آب کردن پیش‌فرض‌های نظری آن از رهگذر هستی‌شناسی ایجابی و سازنده اسپینوزا. این استراتژی همزمان تاریخی، هستی‌شناختی و سیاسی است. در سرتاسر این جستارها هم‌آرایی و هماهنگی یک محور سه‌گانه تفسیری است که شالوده دیدگاه نگری به اسپینوزا را شکل می‌دهد: توجه به زمینه اجتماعی و سیاسی اروپای اوایل دوران مدرن، که اسپینوزا در بطن آن کار می‌کرد؛ غرقه شدن عمیق در پیچیدگی‌ها، تکینگی‌ها و موضع‌نگاری^۱ کلی متون اسپینوزا؛ و حس بی‌پایان اضطراب از طریق ارجاع مستمر به پست‌مدرنیته سیاسی اکنون و آینده.

این «ما»یی که در عنوان اسپینوزا و ما به کار رفته نه جمعی کلیت‌یافته است و نه یک حلقه علمی محدود، بلکه سطح مقطع^۲ تکین نوع جدیدی از سوژه اجتماعی و سیاسی همیارانه است که در وهله اول از طریق نیروهای درون‌ماندگار مقاومت خلاقه‌اش تعریف می‌شود، نه به واسطه شکل‌گیری‌اش از رهگذر هویت‌های متمایز. شاید نگری بیش از هر روشنفکر زنده دیگری توأماً چهره پویایی‌های سازنده و دورنمای ایجابی چنین سوژه‌ای را ترسیم کرده باشد. از یک طرف، غیررسمی بودن نسبی این متون (برای نمونه، در قیاس با ناپهنجاری وحشی) این مجموعه را به

1. topography 2. cross-section

مقدمه‌ای بی‌همتا بر قرائت کاملاً منحصر به فرد نگرشی از اسپینوزا و به‌کارگیری متافیزیک اسپینوزا از سوی وی بدل می‌سازد. لیکن، از طرف دیگر، استدلال‌هایی که در این‌جا عرضه شده‌اند به طرز قاطع و نافذ خطاب به اجتماعی رو به رشد از اسپینوزاشناسان ایراد شده‌اند که تفکر اسپینوزا را در و برای حال حاضر به کار می‌برند، اجتماعی از پژوهندگان که از دید آن‌ها ستون‌های فلسفه اسپینوزا ستون‌های اتصال سیاسی جهان معاصر نیز به شمار می‌روند.

این [به معنای] تفکر دربارهٔ زمانهٔ ما و برای زمانهٔ ماست. در پی بحران اقتصادی جهان در سال ۲۰۰۸، تفکر سیاسی رادیکال بی‌شک در بحبوحهٔ تجدید حیات در اروپا، ایالات متحده و سرتاسر جهان به سر می‌برد. امروزه، که «ریاضت» به دعایی تضرع‌آمیز بدل شده که از استیصالی فزاینده و رای هرگونه اصل خرد در مواجهه با ناکارآمدی‌های نولیبرال برخاسته است، زمان مناسبی است برای توجه مجدد به شکاف آغازین سرمایه‌داری بورژوازی که در دوران اسپینوزا گشوده شده بود، و همچنین توجه به نقشهٔ مسیر بدعت‌آمیزی که تفکر اسپینوزا در پاسخ به این گشودگی پابرجا ترسیم می‌کند، پاسخی سرشار از آینده‌هایی که عمدتاً به دست سنت‌های مسلط متافیزیکی و هستی‌شناختی از یک طرف و فلسفهٔ سیاسی از طرف دیگر مبهم، تار و به تعویق انداخته شده‌اند. امروزه برداشت سیاسی و هستی‌شناختی اسپینوزا - و نگرشی - مشوق ضرورت برچیدن نظم رایج فعلی و - در مقابل تحکیم ارتجاعی انکارناپذیر قدرت‌های برساختهٔ اقتصادی و سیاسی - در هم آمیختن شیوه‌های بقای غیر سرمایه‌دارانه در سطوح محلی و سیاره‌ای به کمک استراتژی‌های برساخت انقلابی جامعهٔ پسا سرمایه‌داری است.

روکو گنگل، کالج اندیکوت